گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع حرم سردار رضا ایزدیار فرمانده یکی از گروهان‌های لشکر فاطمیون

# خون رضا تقدیم حریم انقلاب اسلامی شد

■ شکوفه زمانی

**شهید مدافع حرم رضا ایزدیار از رزمندگان هشت سال دفاع مقدس بود که در قاموس رزمندگی‌اش بازنشستگی و یک جا نشینی معنی نداشت. او که طی جنگ تحمیلی عملیات متعددی را پیش رو گذاشته بود، وقتی ندای هل من ناصر ینصری اهل بیت را شنید، درنگ نکرد و باز راهی میدان جنگ دیگری شد. شهید ایزد یار در ۲۵ بهمن ماه ۱۳۹۴ در حومه شهر حلب به شهادت رسید اما پیکر او یک سال بعد و پس از آزادسازی شهر حلب به میهن اسلامی بازگشت و در ۱۸ بهمن ۱۳۹۵ در گلزار شهدای حاجی آباد به خاک سپرده شد. از این شهید دو پسر و دختری به نام زینب به یادگار مانده است. همکلامی ما با مجید ایزدیار برادر شهید را پیش رو دارید.**

■■■

**شهید ایزدیار در دامان چه پدر و مادری پرورش یافت که به مقام شهادت رسید؟**

شهید رضا ایزدیار متولد ۱۳۴۷ در شهر کرج و محله حاجی آباد بود. من هشت سال از ایشان بزرگتر بودم. ما یک خانواده مذهبی داشتیم. مادرم از ابتدا استاد قرآن محله بود و پدرم با آنکه کارگر کارخانه بود با تبعیت از پدربزرگم به عنوان خادم مسجد در محله خودمان فعالیت داشت. او با تأسی به رفتار پدر بزرگمان، پنج برادر و دو خواهرم را از همان کودکی با محیط مسجد آشنا ساخت. بر اثر همین تربیت‌ها یکی دیگر از برادرمان به نام داوود در جبهه‌های جنگ به شهادت رسید.

**اخلاق شهید را چطور توصیف می‌کنید؟**

برادرم رضا احترام به پدر و مادرم را در کارهایش بسیار مقدم می‌دانست. خانه پدری ما در حاجی‌آباد کرج است و هر موقع رضا می‌آمد خانه پدر، خیلی آنجا می‌ماند که یک شب من به او گفتم داداش ساعت ۱۱ شب است نمی‌خواهی بروی خانه خودتان. ایشان در جواب با خنده به من گفت: «مادر که نگفته برو» همیشه صبح‌های زود مسافت ۵ کیلومتر را از خانه خودشان طی می‌کرد تا اینکه نان تازه برای مادر بیاورد و بعد از آن سر کارش می‌رفت. رضا زندگی بسیار ساده‌ای داشت. از تجملات پرهیز می‌کرد و به دنبال زرق و برق دنیا نبود.

**شهید دیگر خانواده‌تان آقا داوود چه زمانی به شهادت رسید؟**

داوود در سال ۱۳۶۳ در دفاع مقدس به شهادت رسید. از همان زمان رضا خیلی دوست داشت به جبهه برود. همیشه می‌گفت داداش داوود رفته و حالا نوبت من است که راه او را ادامه دهم، ولی چون سن رضا کم بود برای اعزامش موافقت نمی‌کردند تا اینکه اواخر سال ۱۳۶۵ بود که برای ادامه دادن راه خون برادرمان شهید داوود، خودم با پدرم و همچنین داداش عباس و رضا چهار تایی به جبهه اعزام شدیم. همگی در یک گردان بودیم که یک روز شهید رضا پیش من آمد و گفت می‌خواهم به یک گردان دیگر بروم. من می‌دانستم در یک گردان دو برادر را به عملیات نمی‌فرستند، اما چون برادرم رضا این قضیه را فهمیده بود با نزدیک شدن عملیات می‌خواست به یک گردان دیگر برود که بتواند در عملیات شرکت کند.

**چطور شد که آقا رضا تصمیم گرفت به سوریه برود؟ ایشان که جهادش را در جبهه‌های جنگ تحمیلی انجام داده بود.**

برای بحث رفتن به سوریه برادرم رضا خیلی بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت برای ادای تکلیف هم که شده حتماً من باید بروم. همیشه در صحبت هایش می‌گفت دشمن انقلاب را نشانه گرفته و سوریه بهانه است. برادرم رضا ماندن در این دنیا را امری بیهوده و فانی می‌دانست در صورتی که چون برادر شهید بود به این راحتی با اعزام ایشان به سوریه موافقت نمی‌کردند. رضا چون مسئول پدافند لشکر سیدالشهدای کرج بود و مسئولیت عملیات عاشورا را بر عهده داشت و تخصص در ادوات نظامی، پی ام پی سنگین، تانک و لجستیک را داشت، لذا سپاه استان البرز با رفتن رضا خیلی مخالفت می‌کرد.

**با وجود همه این موانع شهید چطور توانست اعزام بگیرد؟**

فرمانده رضا بعد از شهادتش تعریف می‌کرد که رضا دوماه پی در پی در دفتر من بود و برای اعزامش پیگیری می‌کرد. یک روز مجبور شدم با دعوا او را از دفترم بیرون کنم که دیدم دوباره آمد داخل و سلام کرد و زد زیر گریه و گفت: «به فاطمه سلام‌الله علیها تو را قسم می‌دهم که ردم نکن. من نمی‌توانم بمانم» دلم خیلی شکست و مجبور شدم نامه رفتنش را امضا کنم. بعد دیدم رضا آنقدر خوشحال شد که تا حالا او را به این خوشحالی ندیده بودم.

**شهید ایزدیار در لشکر فاطمیون بود؟ مگر این لشکر مختص برادران افغانستانی نیست؟**

بله، گویا یکی از گروهان‌های این لشکر فرمانده نداشته و برادرم با سمت فرمانده یگان پدافند لشکر عملیاتی سیدالشهدا در کرج به عنوان فرمانده یکی از گروهان‌های لشکر فاطمیون به سوریه اعزام می‌شود. از اعزام تا شهادت رضا فقط ۳۵ روز طول کشید. خبر شهادتش را ۵ صبح ۲۵ بهمن سال ۱۳۹۴ به ما دادند.

**از شهید چند فرزند به یادگار مانده است؟**

دو پسر و یک دختر. آقا جواد در سال پنجم طلبگی حوزه علمیه کرج تحصیل می‌کنند و آقا مرتضی کلاس هفتم هستند و زینب که چند روز دیگر جشن تولد سه سالگی‌شان است. همیشه رضا آرزو داشت و می‌گفت از خدا یک دختر می‌خواهم که اسمش را زینب بگذارم که با دنیا آمدن دخترش، سریع شناسنامه او را به همین نام گرفت.

**پیکر شهید یک سال در منطقه مانده بود، چطور از شهادتش مطمئن شدید؟**

در همان سال ۹۴ یک عکس از پیکر رضا به من نشان دادند و من تأیید کردم که رضاست. او در درگیری شمال حلب یک تیر به پا و یک تیر به پهلوی‌اش می‌خورد و به شهادت می‌رسد. در اطلاع دادن خبر شهادت برادرم به خانواده‌اش گفتم کسی فعلاً چیزی نگوید این کار خودم است. چون همسر برادرم آمادگی نداشت. برای همین خودم با بهانه کردن اینکه پای همسرش مجروح شده است کم کم بعد از طی یک هفته توانستم موضوع شهادتش را با خانواده‌اش مطرح کنم. البته چون پیکر ایشان بازنگشته بود، جواد پسر بزرگش به من گفت پس پیکر پدرم را کی می‌آورند که من در جواب فقط می‌توانستم بگویم ان‌شاء الله به زودی می‌آورند. از بس زن و بچه‌های برادرم پرسیده بودند پس کی پدر را می‌آورند دلم ترکیده بود و دیگر نمی‌دانستم جواب آنها را چگونه بدهم. همسر برادرم می‌گفت خرجش هر چقدر باشد من می‌دهم فقط بگو پیکر همسرم را بیاورند. می‌گفتم مسئله مادی نیست. منطقه در دست تروریست‌هاست و باید پیکر شهدا با اسرای تروریست‌ها معامله شود. آن موقع مصادف با ایام فاطمیه (س) بود که ناگهان همسر برادرم برگشت و گفت برو به فرمانده رضا بگو حالا که داعشی‌ها با این معامله‌ها راضی می‌شوند پیکر رضا را بدهند، بگو من رضا را نمی‌خواهم او را فدای راه حضرت فاطمه (س) کردم. اینطوری شد که ما مراسم برادرم رضا را بدون آنکه بدانیم مکان پیکرش کجاست، برگزار کردیم.

**پیکر ایشان بعد از یک سال برگشت؟ ماجرای برگشتن پیکرشان چه بود؟**

تروریست‌ها اجساد شهدایی را که متوجه می‌شوند فرمانده هستند، در خاک ترکیه نگهداری می‌کنند و پیکر رضا را هم در کاور گذاشته بودند که در نگهداری ضربه نخورد و بتوانند با اجساد تروریست‌های خودشان معاوضه کنند، اما زمان جنگ دشمن اجساد ایرانی‌ها را خاک می‌کرد و بعد به ما استخوان تحویل می‌داد ولی اینها به خاطر معامله هم که شده سعی می‌کنند از اجساد اسرای ایرانی نگهداری کنند. بعد از آزادی شمال حلب بچه‌های ایرانی توانستند مکانی را که رضا به شهادت رسیده بود، شناسایی کنند و همچنین خود تروریست‌ها هم از شناسایی مکان دفن اسرای ایرانی اطلاع می‌دادند که بعد از جست‌وجو دیدند پیکر دوشهید به نام‌های شهید حمزه کاظمی و شهید رضا ایزدیار در کنار هم خاک شده‌اند، ولی پیکر مهدی قاسمی که در آن لحظه با هم بودند پیدا نشده است و بعد از آوردن پیکرها و شناسایی با آزمایش «دی ان ای» هویت شهدا مشخص شد. پیکرها متعلق به شهید حمزه کاظمی از بچه‌های کرمانشاه و شهید ایزدیار از بچه‌های کرج بود.

**از نحوه به شهادت رسیدن برادرتان برایتان روایت کرده‌اند؟**

از همرزمان رضا به نام قنبر لو نقل شده است دو روز قبل از عملیات در ۲۵ بهمن ۹۴ (قبل از شهادت برادرم)، هنگام شب هوا بسیار سوز سردی داشت و بچه‌ها در منطقه تموره در شمال حلب اسکان داشتند که رضا به دوستانش اصرار می‌کند به زیارت حرم حضرت زینب (س) بروند. چون بعد از آن عملیات داشتند و ممکن بود دیگر این فرصت پیش نیاید. با آنکه منطقه جنگی بود و بسیار خطرناک، ولی بچه‌ها که چهار نفر بودند با یک وانت به طور فشرده می‌نشینند و برای زیارت می‌روند. در داخل حرم رضا می‌گوید بچه‌ها هر کس نیم ساعت برای خودش خلوت کند و بعد از نیم ساعت دیدیم که چهره آقا رضا از شدت گریه بسیار برافروخته شده است. برادرم به همرزمانش می‌گوید: «بچه‌ها گرفتیم! حالا برویم» بعد از دو روز که عملیات می‌شود ساعت ۵ صبح دوشنبه رضا همراه دو نفر از دوستانش به نام شهید حمزه کاظمی و مهدی قاسمی به درجه شهادت نائل می‌شوند.

**رزمندگان لشکر فاطمیون که همرزمان برادرتان بودند چه واکنشی به شهادت ایشان داشتند؟**

پنج نفر از بچه‌های لشکر فاطمیون که در مشهد ساکن بودند بعد از شهادت رضا به منزل ما آمدند و اینطور نقل کردند که ما از بچه‌های گروهان دیگر بودیم و اسم گروهانی که رضا فرماندهی آن را به عهده داشت به نام حضرت قاسم (ع) بود. نیمه شب در داخل خط عملیاتی بودیم که بعد از درگیری با تروریست‌ها فرمانده گروهان‌مان شهید شد. آقا رضا نیروهای خودش را عقب کشید تا بتواند به ما کمک کند. چون در آن لحظه ما در محاصره بودیم و دشمن حتی با تیربار ضد هوایی ما را می‌کوبید. دم دمای صبح بود که یک تیر به پا و پهلوی آقا رضا خورد و ما نتوانستیم دیگر آقا رضا را ببینیم و از او هم خبری نداشتیم. در آن درگیری توانستیم آن ساختمانی که در محاصره بود را آزاد کنیم و بعد از یک هفته در سایت داعشی‌ها عکس پیکر آقا رضا را دیدیم و متوجه شدیم که ایشان به شهادت رسیده است.

**سخن پایانی.**

در یادواره شهدای محله از من خواستند سخنرانی کنم که من در آنجا به همه گفتم عده‌ای می‌روند برای دفاع از حضرت زینب(س) و به عنوان شهدای مدافع حرم شناخته می‌شوند، ولی عده‌ای دیگر می‌گویند اینها برای پول رفته‌اند. اینجا هم مغازه هم خانه و هم پول است، کدامتان حاضر می‌شوید سر بریده فرزند خود را با این اموال مادی معامله کنید؟! برادر من هم خانه هم ماشین و هم پول داشت. سرهنگ بود، ولی بسیار ساده زندگی کرد و احتیاجی به این اموال نداشت. اما می‌گفت دشمن نظام ما را هدف گرفته و واجب است برویم از نظام خودمان دفاع کنیم.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه حسینی همسر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون سیدحسین حسینی

## سید برای دفاع از اسلام رفت که راضی شدم

■ صغری خیل فرهنگ

**فاطمه حسینی، همسر شهید سیدحسین حسینی، ۳۳سال دارد و ۱۶ سالی می‌شود که به ایران آمده و بعد از آشنایی با سیدحسین با ایشان ازدواج می‌کند. ۱۱سال همراهی و همسنگری با مردی مجاهد که همواره در لحظه لحظه زندگی‌اش آرزوی شهادت و رسیدن به قافله دوستان شهیدش را داشت، برای فاطمه خانم خاطرات زیادی را رقم زده است. خاطراتی از جنس ایثار، شجاعت، ایستادن و پایداری. روایت فاطمه حسینی از روزهای زندگی و دختر بیمارش، آدم را یاد همسر وهب نصرانی می‌اندازد که با همه مشکلات همراه زندگی‌اش را به یاری حسین زمان می‌فرستد.**

**کمی از خودتان برایمان بگویید، چه زمانی با شهید سیدحسین حسینی ازدواج کردید؟**

۱۶سالی می‌شود که به ایران آمده‌ام و بعد از آشنایی با سیدحسین با ایشان ازدواج کردم. من همسر دوم ایشان بودم. همسر اولشان در افغانستان بودند و زن برادرشان هستند که بعد از درگذشت برادر شهیدشان برای سرپرستی‌شان سید با ایشان ازدواج کرد و سپس به ایران آمد و مدتی بعد با من ازدواج کرد. ابتدا وقتی به خواستگاری من آمد پدرم مخالفت کرد اما کمی بعد نمی‌دانم چه شد که پدرم جواب مثبت به ایشان داد و ما زندگی‌مان را با هم آغاز کردیم. ۱۱سال در کنار هم زندگی کردیم و حاصل این همراهی دو فرزند دختر به نام‌های زینب سادات ۱۰ ساله و زهره سادات هشت ساله است که از ایشان به یادگار مانده است.

**در سال‌های همراهی‌تان با شهید چه شاخصه اخلاقی در وجود ایشان دیدید که لایق شهادت‌شان کند؟**

این عاقبت‌بخیری که امروز نصیب ایشان شده است را باید در ارادتش به اهل بیت جست‌وجو کرد.

**به نظر شما این علقه و آرزوی شهادت در وجود ایشان از کجا نشئت گرفته بود؟**

سیدحسین در جنگ عراق و ایران شرکت داشت و از ناحیه دست به درجه جانبازی نائل آمده بود. برای همین به یاد آن روزها، همواره از خاطرات جبهه و همرزمانش صحبت می‌کرد و به حال و روز شهدا غبطه می‌خورد و می‌گفت دوست دارم که شهید شوم اما من می‌گفتم تو بروی من با دو دختر تنها می‌شوم. با دختر بیمارت چه کنم؟

**دخترتان بیماری خاصی دارد؟**

بله متأسفانه بیمار است. با توجه به همین بیماری دختر بزرگم، نبودن‌های سید حسین کار را برایم دشوار می‌کرد. دخترم زینب‌السادات ۱۰سال دارد و همیشه تشنج می‌کند. من مریضی دخترمان را بهانه کردم و گفتم نرو اما سید حسین گفت من شما را به خدای حضرت زینب(س) می‌سپارم و از خود خانم برای دخترمان زینب شفا می‌خواهم.

**شغل ایشان چه بود؟**

ابتدا کارگر بود و در یک باغ کار می‌کرد و بعد از آن مدت سه سالی می‌شد که مغنی شده و چاه می‌کند. درآمد خوبی هم داشت و حاصل همه زحماتش را بین من و همسر اولش تقسیم می‌کرد.

**اولین باری که برای دفاع از حرم راهی شد، چه زمانی بود؟**

بهمن سال ۹۴ رفت و بعد از دو ماه ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۹۵ شهید شد. دوری و نبودنش برای من و بچه‌ها به ویژه دخترمان زهره سادات که وابستگی عجیبی به هم داشتند بسیار سخت بود. همسرم تا به آن روز از ما جدا نشده بود. از منطقه تماس می‌گرفت و با بچه‌ها صحبت می‌کرد. در نهایت هم به آرزوی همیشگی‌اش که از زمان جنگ ایران و عراق در دل داشت، رسید.

**نحوه شهادتشان چطور بود؟**

با برادر شهید تماس گرفته و گفته بودند که سید حسین حسینی به شهادت رسیده است. گویی ترکش خمپاره به سرش اصابت کرده و دست و پایش هم تیر خورده بود. بعد از اینکه خبر شهادت را به من رساندند نالان و گریان بودم که خدایا من چه کنم با فرزندان شهید. با دختر بیمارش. دختر بزرگم خیلی وابسته ایشان بود و تا پدرش نمی‌خوابید او هم نمی‌خوابید. عکس‌های پدرش را هم به کسی نمی‌دهد و می‌گوید پدر رفته برای حضرت زینب(س) در سوریه شهید شده است. خیلی پدرش را دوست داشت. هر پنج‌شنبه به من می‌گوید من را ببر بهشت معصومه(س) پیش پدر.

**خانم حسینی با طعنه و کنایه اطرافیان چه کردید؟**

هر کسی هر چه دوست دارد بگوید، حرف مردم زیاد است. ما هم وضع مالی مان خوب بود و هم کارت اقامت داریم؛ پس نیازی به اینها نداریم. چه کسی به خاطر پول خودش را به کشتن می‌دهد؟ الان شما حاضرید به خاطر پول، مال و امکانات خودتان را از این پشت بام پائین بیندازید؟ من خودم امروز بعد از شهادت همسرم به سختی زندگی می‌گذرانم آنهم با دختر مریضی که هزینه درمان بالایی دارد و متأسفانه بیمه هم ندارد. همسر من اگر به خاطر پول می‌خواست برود باید در زمان جنگ تحمیلی می‌رفت و پول جانبازی‌اش و خدمتش را در آن سال‌ها از نظام می‌گرفت اما او اعتقاد داشت که من می‌روم تا از عمه خود در برابر اشقیا دفاع کنم.

**نکته:** بعد از شنیدن گله و شکوه همسر شهید در مورد نداشتن بیمه درمان برای دختر بیمارش با بنیاد شهید استان قم تماس گرفتیم اما یکی از مسئولان در پاسخ به درخواست همسر شهید گفت: بیمه به ما ربطی ندارد و سپاه باید پاسخگوی این نیاز خانواده شهید باشد اما بعد از پیگیری از آن نهاد مربوطه هم گفته شد دفترچه بیمه درمانی مربوط به بنیاد شهید است و این ارگان باید پاسخگو باشد.

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۵۸

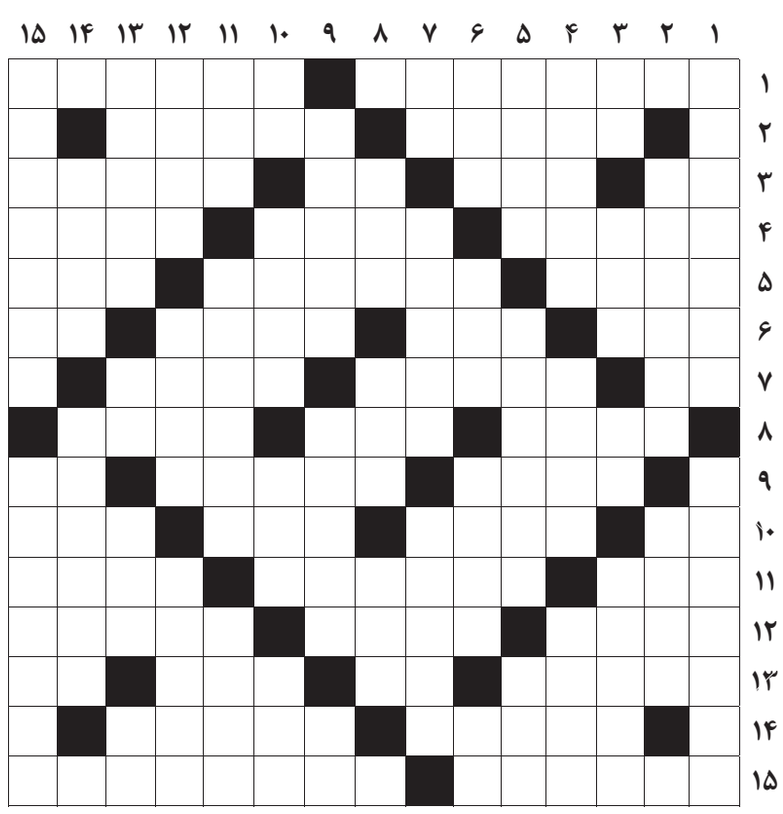

### از راست به چپ

■ ۱- سرچشمه همه آلودگی‌ها در انسان- زورافزایی ■ ۲- باقی‌مانده و مازاد- چهارپایان ■ ۳- درون دهان- آتش- راز- نوعی سگ و هواپیما ■ ۴- بزرگی و سروری- جهانگرد- آنزیم مبدل شیر به پنیر ■ ۵- کرم کدو- اقدام به کاری کردن- سخن بیهوده ■ ۶- نسخه تدوین‌نشده فیلم- از آهنگ‌های موسیقی ایرانی- قیافه و شکل- قدم یکپا ■ ۷- حرف دهن‌کجی- دانشگاه معروف فرانسه- پرده گوش ■ ۸- توان و قدرت- خراب کردن- بنانهاده شده ■ ۹- عشق آمد و گرد فتنه بر جانم .../ عقلم شد و هوش رفت و دانش بگریخت- بهترین نوع چای- صدمه و آسیب ■ ۱۰- ناچیز- فرزندان و اولاد- نوشابه لبنی- انفرادی ■ ۱۱- اسب چاپار- میوه مناطق گرمسیر- سقف درشکه و اتومبیل ■ ۱۲- دلیر و بخشنده- شهری در هند- از وزرای سابق وزارت خارجه ■ ۱۳- جعبه حروف چاپی- زهر- مخزن بنزین خودرو- حرص و طمع ■ ۱۴- زیرکی- نصف، نیم ■ ۱۵- رودخانه مشترک سه کشور افغانستان، ایران و ترکمنستان- از هنرهای ظریف و زیبا

### از بالا به پایین

■ ۱- رنگی میان سفید و سیاه- نقطه اتکا ■ ۲- قوه باصره- قابله ■ ۳- نفس- زمین آماده برای کشت- مایه حیات- لقب اشرافی ■ ۴- خرس زیبای چینی- با شتاب و عجله- محل گذر ■ ۵- آدم آهنی- سازززدن- نوعی موشک هوا به زمین ■ ۶- جهنم- دانه‌کش بی‌آزار- خانه‌های ریز عکس- آب‌بند ■ ۷- حرف زمین‌شوی- انگشت اشاره- شعبده‌باز ■ ۸- جاسوسخانه آمریکا- جا و اثر زخم- واحد وزنی ■ ۹- از منسوبین نزدیک- نامی دخترانه- حرف انتخاب ■ ۱۰- عدد روستا- طماع- رتبه دوست داشتنی- نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس و شاعر ایرلندی و صاحب اثر در انتظار گودو ■ ۱۱- شستن فرنگی- نمادی از نطفه و نژاد در سفره نوروزی- خدمتکار ■ ۱۲- کالبد و جسم- از ظروف آشپزخانه- شهر و استانی در عراق ■ ۱۳- بردش معروف است- اتاقک کشتی- دیوار بلند- بنده و شما ■ ۱۴- پول عمان- سازمان تبهکاران ژاپن ■ ۱۵- نصف‌النهار مبدأ- نوعی شیرینی ایرانی

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | | | | | | ۳ | | |
| ۸ | | | | ۳ | | ۴ | ۹ | |
| | | | ۹ | | ۷ | | | |
| | | ۶ | | | | ۷ | ۴ | |
| | | ۲ | | | ۹ | | ۶ | |
| | | | | ۷ | ۸ | | | |
| | ۳ | | ۲ | | | | | ۱ |
| | ۵ | | | | | | | ۹ |
| | ۹ | | ۸ | | | ۲ | | |

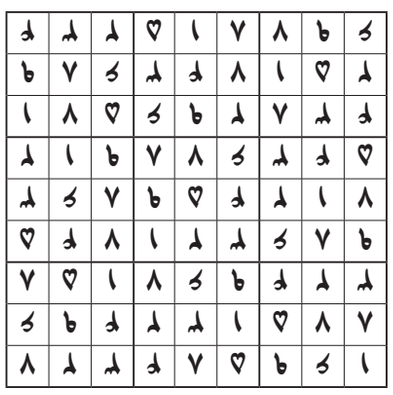

### جدول کلمات متقاطع
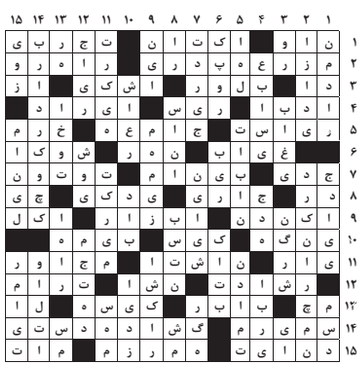
پاسخ جدول شماره ۵۰۵۷